

سیری در ادبیات فولکلور افغانستان

فرهنگ هر ملت وسیله عمده یی است در دست یازی به هویت اصلی آن ملت ، که از خلال داشته های فرهنگیش میتوان ماهیت و کیفیت اصل و ویژه آن را بازشناسی کرد. به هر اندازه که ملتی دارای غنای فرهنگی بیشتر باشد ، به همان اندازه در زوند سیال زمانه متکاملتر ، مقدمتر و پرجتر بوده و این غنای غنای در همه ساحات حیات به مثابه مشعلی فرا راه زندگی جلوه گر میشود و فرداهای روشتری را از سپیده دم زمان برای ملت خویش به ارمغان میآورد.

در سینه همین فرهنگ است که رازهای هستی اجتماعی در درازنای زمانه ها به گونه بارز نقش مینندد و به سان تجارب برجسته در پروسه پرتلاطم ایام ، انسانهای نیازمند را در مسیر خویش به آینده روشن میکشاند و در فرجام با آمیزش پدیده های شعوری ، جامعه را به سوی پلکان عروج رهنمایی مینماید. و اما فرهنگ چیست ؟

این واژه از زاویه دید اشخاص و افراد - مطابق برداشتهای ذهنی آنان از ماحول خویش - معانی مختلفی را ارائه میکند و هرکس به زعم خویش معنایی را به آن نسبت میدهد ؛ مگر جامعه شناسان و دانشمندان عرصه ادبیات بدین باورند که مجموع داشته های معنوی یک ملت را فرهنگ مینامند. و یا به عباره دیگر، فرهنگ عبارت است از مجموعه عادات ، تقالید ، افکار ، رسوم ، عنعنات ، علوم ، معارف ، هنرهای ویژه و ... یک ملت ، که به کمک علم تاریخ به نسلهای بعدی انتقال نموده و از آغاز تا انجام اساسات تمدن این نسلها و جوامع را طرحریزی مینماید . و بالاخر همین فرهنگ است که کتله های بشری را از اجتماعات حیوانی متمایز میسازد.

تاریخ گواه آن است که در اثر عوامل گوناگون ، گاهی تقاطع فرهنگها میان ملتها پدید آمده و در اثر این آمیزشهای کلتوری ، تغییراتی در هیکل ساختاری آنها رونما گردیده است. از جمله عواملی که باعث ایجاد تقاطع فرهنگی میشود - و دانشمندان آنها را به صورت شرح برشمرده اند - میتوان از لشکرکشیها ، روابط تجارتي ، روابط دینی و مذهبی ، همسایگی ، مهاجرتها و ... نام برد. همچنان ناگفته نباید گذاشت که مؤثر ترین وسیله آمیزش درین پروسه ، زبان میباشد که نقش عمده و اساسی را ایفا میکند.

یکی از بخشهای عمده و اساسی و ارزشمند فرهنگ عبارت است از فرهنگ عامیانه یا فولکلور ، که شامل ، رسوم ، عنعنات ، معتقدات ، بازیها ، صنعتها ، و بالاخر ادبیات ، اصطلاحات ، واژه ها ، ضرب المثلها ، ترانه ها ، حکایات ، دو بیتها ، داستانها ، چیستانها ، موسیقی و ... ویژه میباشد.

این عادات ، تقالید ، عنعنات و ... از گروهی تا گروهی و از منطقه یی نا منطقه دیگر تفاوت‌های فراوان دارد ؛ هرچند ساکنین آن مناطق همه دارای دین واحد ، مذهب واحد و زبان واحد باشند. از سوی دیگر – با گذشت زمان – همه این عادات ، رسوم و ... فولکلوری پذیرشگر تغییرات و تحولات گوناگون شده و مطابق نیازهای انسان عصر و فرازها و نشیبهای زمانه ، شیوه های نخستین آن صبغه دیگری به خود میگیرد. که گاهی در جهت تکامل و پربراری گام مینهد و زمانی هم در مسیر مخالف آن .

ازین گفته ها میشود چنین استنباط کرد که بهترین وسیله جهت دستیابی به سیمای ریالستیک روابط انسانهای دارای فرهنگ مشترک ، همانا ادبیات فولکلوریک میباشد ، که در لابه لای آن میتوان تصویر زنده و واقعی روابط گوناگون میان افراد یک جامعه را به پژوهش گرفت و تشخیص داد . و توسط همین ادبیات فولکلوریک میتوان سطح فرهنگ و تمدن جوامع مختلف را به کاوش گرفت و برتری یکی را از دیگری تفکیک نمود.

در کشور ما اقوام و ملیتهای متعددی مسکن گزین اند ، که هرکدام ازین ملیتها دارای فرهنگ ویژه و فولکلور مختص به خود میباشند، که ادبیات فولکلوری آنها نیز ازین خصیصه برخوردار است. لطافت ، ظرافت ، سادگی، ودلپذیری تام سراسر پیکره ادبیات عامیانه ما در سطح تمام ملیتها و اقوام فراگرفته و شکوهمندی بارزی را با آن پیوند زده است.

واقعتهای تلخ تاریخی بیانگر دستبرد و چپاول بیگانگان است، که بارها دست تجاوز به سوی میهن ما دراز کرده و با داستان شکسته و پر خون دوباره راه فرار را اختیار کرده اند و درین کشمکشها داشته های کتبی فولکلوریک ما جبراً به نابودی کشانیده شده اند.

جنگهای داخلی از یک سو و لشکرکشیهای بیگانگان از سوی دیگر، همه و همه شرایط نابودی این گنجینه های گرانبها و پر بار ما را فراهم نمودند. گاه مغولها به این سرزمین ریختند و غارت پیشگی کردند و گاه انگلیسها، زمانی هم تازیان درین کشور حکم راندند و یکسره داراییهای فرهنگی ما را به نام این و آن به آتش حقد و تعصب خشک سوختند. هرچند عربها بزرگترین هدیه آسمانی یعنی آیین ملکوتی اسلام را با خویش ارمغان آوردند، که در اندک زمانی جزء لایتجزای روح معنوی افریده های ادبی و عامیانه ما شد و با افکار عامه عجین گشت ؛ ولی با کمال تأسف آنچه از گذشته ها و دوره های باستانی، میراث فرهنگی نیاکان ما بود، همه را به شیوه های گوناگون به نابودی کشانیدند.

بالاخر در قرن حاضر اسفبارترین و هولناکترین جنایات تاریخی با تجاوز نظامی روسیه به کشور ما به وقوع پیوست ، که اندوهناکترین واقعه در تاریخ کشور ما به شمار میاید. دوازده سال تمام جنگ، ویرانی، کشتار، چپاول و غارتگری ، که بدیهیست درچنین کشاکش ادبیات به رکود مواجه میشود و باغستان فولکلور آماج بادهای عصیانگر پاییزی .

هرچند در مسیر توفنده بادهای ویرانگر زمانه ، ادبیات ملی و عامیانه ما بارها مورد تاخت و تاز قرار گرفته و پذیرشگر خسارات جبران ناپذیر شده است؛ با آن هم این روند سیال از پا نه ایستاده و مردانه از میان تالابهای خون با صبغه نو و آرایش تازه تر قد افراشته و مسیر حرکت خویش را طی کرده است.

به هرصورت ، سخن از فرهنگ است و ادبیات فولکلوری :

ادبیات فولکلوری ما همچون عرصه های دیگر فرهنگی مان دارای غنامندی و ابهت ویژه میباشد، که نگارش پیرامون ابعاد کلی آن کاریست بس دشوار و چندین جلد کتاب هم نمی تواند در جهت تحقق این هدف بسنده آید. روی این ملحوظ درین بحث پیرامون چیستانها، ضرب المثلها و دویتیههای عامیانه با اسالیب ساختاری و موارد کاربرد آنها سخن خواهیم آورد.

چیستانها

چیستانها – که از دیدگاه تربیت – یکی از شیوه های آموزش و انکشاف ذهنی بوده و در تربیت نقش مهمی را داراست، در میان عامه مردم ما به منظور آزمایش هوش و قدرت بازیابی مطلب به کار گرفته میشود و معمولاً وسیله یی است جهت تفریح آنان .

چیستانها از نظر ساختار دارای اشکال مختلف اند ، که اینک از هر کدام به گونه مختصر ذکری مینماییم .

الف : چیستانهای داستانی

این چیستانها در میان مردم ما به صورت عموم رواج دارد. و آن طور است که گوینده نخست حکایه یی و یا داستانی را شرح میدهد ، که در لابه لای آن یک سوال پیچیده و بگرنج وجود دارد. سپس گوینده مذکور از شنونده میخواند که با نظر داشت متن کلی داستان ، به تحلیل سوال مورد نظر پردازد؛ مثلاً :

« یک وخت یک ملا، یک نجار و یک خیاط به یک طرف سفر میگردن. طرفای شام ده یک دشت رسیدن و ده اموجه ماندن ، تا که شوه (شب را) تیر کنن و باز پگایی پس حرکت کنن. ده ای وخت یکی شان گفت : « ازی که ده ای دشت ماندیم و مجبور استیم شوه تیر کنیم ، تا صوبه بسیار وخت اس . از طرف دیگه شو ام تاریک است و دشت ام خطرناک . امکان داره یگان حیوان وحشی بیایه و ما و شماره ده خو گیر کده بر ما ضرر برسنه یا کدام واقعه دیگه شوه . ازی سبب مه فکر میکنم که به نوبت هر کدام تا صوب پیره داری کنیم تا خوده از خطر نگا کنیم. « همگی شان موافقه کدن و اول نوبت پیره ره بری نجار دادن و خیاط و ملا خو (خواب) شدن .

نجار یک سات دوسات پیره داری کد و اخر مانده شد و قریب بود که خاوش بیره. ده ای وخت دید که یک توته چوب کلان چند قدم اوطرفتر ده زمین افتیده . پیش خود فکر کد که بیا امی چوبه بگی و یگان چیز

ازو جور کو؛ تا که هم ساتت تیر شوه و هم خاوت نبره و پیریت به خوبی بگذره. به امی عزم چوبه گرفت و سامانای خوده کشیده به جور کدن شروع کد و از چوب یک دخترک بسیار زیبا جور کد. وختی که کارش خلاص شد، دید که وخت پیریش هم خلاص شده. رفت خیاطه بیدار کد که پیره کنه و خودش خو شد. خیاط وخت از جای خود خیست، دید که یک دخترک چوبی مقبول ده نزدیکش ایستاده اس. او هم به فکر ای که پیری خوده به خوبی تیر کنه و خاوش نبره، سامانای خیاطی خوده گرفت و یک جوهره پیران بسیار مقبول دوخته ده جانش کد و به ای ترتیب نوبت پیری او هم خلاص شد. ملاره بیدار کد و خودش خو شد.

ملا وختی از خو خیست، دید که ده نزدیک شان یک دخترک ایستاده. از جایش بلند شد و پیش رفت، دید که یک آدمک چوبی اس. پیش خود گفت: اگه ای آدمک جان میداشت، چقه خوب میبود. و به ای امید که خداوند او ره زنده کنه و برش نفس بته، رفت و وضو کد و بسیار نماز خواند و پیش خداوند (ج) بسیار عذر و زاری کد و دعا کد؛ تا که خداوند (ج) دعایشه قبول کد و بر دخترک نفس داد و او ره زنده ساخت. حالی شما بگوین که دختر از نجار میشه یا از خیاط یا از ملا؟»

چنان که گفته آمدیم و مثال آوردیم، درین گونه چیستانها که نخست به شکل حکایه یا داستان بیان میگردد، هدف اصلی و مهم آن روی یک سوال میچرخد، که در بخش آخرین آن قرار دارد. و اما جواب این چیستان:

در مورد تحلیل این چیستان داستانی - چون پیچیدگیهایی وجود دارد - برخی از مردم این دخترک افسانوی را به نجار میبخشند؛ چون او نخستین کسی بود که طرح کار را ریخت و از یک پارچه چوب شرایط به وجود آمدن چنین دختری را فراهم کرد و اگر او این کار را نمی کرد، شاید این موجود پا به عرصه وجود نمی گذاشت؛ ولی گروهی دیگر به طرفداری ملا برخاسته و دخترک مذکور را به او میبخشند؛ زیرا او بود که به خداوند (ج) دعا و زاری کرد و این خواسته اش یک پارچه چوب را به یک انسان مبدل ساخت؛ ولی هر دو گروه خیاط بیچاره را از نظر انداخته و معتقدند که وی با ساختن یک جوهره پیراهن نمی تواند مستحق شناخته شود.

به هر صورت، جواب درست این است که دخترک افسانوی به هیچ کدام ازین سه نفر تعلق نمی گیرد؛ زیرا نجار که از پارچه چوب استفاده به عمل آورده، در حقیقت همان عنصر اولی یعنی پارچه چوب را خداوند (ج) خلق نموده بود. و اگر همان پارچه چوب در میان آن دشت وجود نمی داشت، اصلاً چنین جنجالی به میان نمی آمد. پس او با تراش کردن و دیزاین بستن آن چوب نمی تواند دخترک را به دست آورد. ملا هم صرف عذر و نیاز به دربار خداوند (ج) کرده که دعایش قبول شده، و او خود این قدرت را نداشته که خودش شخصاً به آن دخترک چوبی روح بدمد و او را زنده نماید و این هم با یک دعا نمی تواند مستحق شناخته شود. و بهتر است خیاط را فراموش کنیم؛ زیرا او کاری نکرده که او را اقلماً مستحق مداخله درین کشمکش

دانست . پس عنصر اولی آن (چوب) مخلوق خداوند (ج) بوده و روح هم توسط خداوند (ج) در وجود او دمیده شده و صاحب نفس گردیده ، که بدین ترتیب دخترک افسانوی را نمی توان به هیچ یک ازین سه تن بخشید .

ب : چیستانهای ساده

چیستانهای ساده نیز میان تمام مردم ما به کثرت شایع است و در هر منطقه چیستانهای ویژه یی را میتوان دریافت، که نظر به برخی از خصوصیات و نضج و سلاست ، بسیاری از آنها زبان به زبان گشته و ساحت انتشار بیشتری را به خود اختصاص میدهند و در بطن زمانه به حیات خویش ادامه داده سینه به سینه نقل میگردند و ازین طریق خود را به نسلهای بعدی میرسانند .

این نوع چیستانها به شکل سوال مستقیم در لفافه کنایات ، استعارات ، قلب واژه ها ، تحریف تلفظ و کاهش یا افزایش صوتی در تلفظ برخی از حروف ، به طرف مقابل گفته شده و خواهان جواب میشوند . معمولاً چیستانها طوری مطرح میگردند که در خود یک نوع پیچیدگی نهفته دارند، که این پیچیدگی خیلی با ظرافت ، پختگی ، شیوا و هنرمندانه ایجاد میگردد؛ تا شنونده را به اشتباه وادارد و او با ژرف اندیشی بتواند به حل آن نایل آید .

چیستانهای مذکور در موارد مختلفی به کار گرفته میشوند، که انواع مسایل را در خود نهفته دارند و برعلاوه این که بهترین وسیله جهت آزمایش هوش است؛ سودمند ترین طریقه آموزش برخی از مسایل نیز میباشد . از جمله مواردی که به کثرت میتوانیم در تداول عوام با آن برخورد کنیم، ازینها میشود نام برد :

1 - چیستانهای فقهی: که مسایل فقهی و شرعی را در قالب خویش نهفته داشته و به شنوندگان عرضه میدارند؛ مانند :

(1) اگه شیر کلنگه با شیر گاو گد کنیم ، خوردنش حلال اس یا حرام ؟

جواب : کلنگ یک پرده است و اصلاً شیر ندارد که آن را با شیر گاو مخلوط کنیم .

(2) اگه ده جیب ما شاخ خر باشه ، سجده نماز جنازه جایز اس یا فاسد میشه ؟

جواب : خر اصلاً شاخ ندارد که آن را در جیب کنیم و به نماز جنازه ایستاد شویم . و اگر به فرض محال خر شاخ داشته باشد و ما آن را در جیب کنیم، باز نماز جنازه سجده ندارد که جایز بودن و یا فاسد شدنش مطرح بحث قرار گیرد .

(3) ده لب دریا یک خشت خام است و یک خشت پخته ، ده کدماش تیمم درست اس ؟

جواب : وقتی که در لب دریا باشیم و آب فراوان وجود داشته باشد، پس چه ضرورت است که تیمم کنیم ؟ آن هم در خشت . فرضاً روی معذرتی شرعی نتوانیم از آب استفاده کنیم ، آیا آنجا زمین وجود ندارد که در خشت تیمم بزنیم ؟

2 - چیستانهای حسابی: که سوالات حسابی را در قالب خویش عرضه میدارد ؛ مانند :

(1) ده سر یک درخت 13 تا گنجشک شسته . یک شکارچی همراهی تفنگ بالای اونا فیر میکنه که 8 تایشان می افته. چند تای دیگیش باقی میمانه ؟

جواب : هیچ گنجشک باقی نمی ماند؛ چون تعدادی که جان به سلامت برده اند، دیگر بر سر درخت باقی نمانده و در زودترین فرصت خود را از محل دور مینمایند.

(2) چند تا کفتر ده سر یک درخت شسته و چند تا ده زیر امو درخت. اگه از کفترای بالا یکیش پایین شوه ، اندازه کفترای بالا و پایین مساوی میشه و اگه از کفترای پایین یکیش بالا بره ، اندازه کفترای بالا دوچند کفترای پایین میشه . حال بگوین که ده بالای درخت چند تا کفتر اس و ده پایین درخت چند تا ؟
جواب : ده بالای درخت 7 تا کفتر است و در پایین آن 5 کفتر .

غیر از موضوعاتی که برشمردیم ، چیستانهای بیشمار دیگری نیز موجود اند که دربرگیرنده موضوعات مختلف دیگری میباشدند. جهت اختصار سخن از برشمردن همه آنها صرف نظر میکنیم .

و اما از دیدگاه ساختار موزون و غیر موزون بودن ، چیستانها را مجموعاً میتوان به سه دسته تقسیم کرد:
یک – چیستانهای منثور : که بدون وزن و آهنگ بوده و در قالب نثر روان بیان میگردد ، که مثالهای قبلی ما از همین نوع بود.

دو – چیستانهای نیمه منظوم : این نوع چیستان شکلی دارد میان منظوم و منثور. یعنی نه صد درصد منظوم است و نه منثور؛ بلکه چیزی میان دو است، که تا اندازه یی دارای آهنگ است.
این گونه چیستان را از نظر ساختار میتوان به دو بخش منقسم ساخت :

(الف) نوعی است که جواب آن به شکلی از اشکال در خود آن نهفته است و بیشتر توسط تحریف تلفظ و افزودن و کاستن فشار صوتی، شنونده را به اشتباه وامیدارد؛ مانند : سبز است و بلند است و خدا نیافریدست .
جواب : منظور از (قلم نی) است ، که توسط کاهش فشار صوتی بالای حرف { آ } ، واژه اصلی دچار ابهام شده و به شکل « نیافریدست » درآمده ، در حالی که شکل کتابی آن « نی آفریدست » میباشد . که در اثر همین کاهش فشار، معنای این واژه دچار دیگرگونی شده و شنونده را به تفکر وامیدارد، تا به جواب درست آن دست یابد.

(ب) نوع دیگر آن که به شکل پرسش مستقیم ارائه میگردد ، هیچ واژه یی در صورت ظاهری خویش نهفته ندارد که کلیدی جهت گشایش و تحلیل آن باشد؛ بلکه جواب آن را میتوان در خارج از محیط الفاظ چیستان جستجو کرد؛ مانند:

اشتری مرد از لاغری

از بس که بسیار چاق بود

نزدیک شام وقت سحر

جواب : لاغری ، نام مردی بوده که از فرط لاغر بودن در میان مردم به « لاغری » مشهور شده . وی مالک اشترهای زیادی بوده که در میان آنها یک اشتر خیلی چاق بوده و از سبب همین چاقی در نزدیکی منطقه شام (سوریه) به هنگام سپیده دم جان داده است .

3 - چيستانه‌های منظوم : این گونه چيستانه‌ها را که به مشکل میتوان در بخش فولکلور پذیرفت، در میان مردم ما چندان رواج ندارد و بیشتر توسط شاعران سروده شده و سینه به سینه انتقال مییابد که به مرور زمان نام شاعر آن از خاطره ها فراموش گشته و حیثیت نیمه فولکلوری را به خود اتخاذ مینماید. این نوع دارای وزن و آهنگ دقیق بوده و صد در صد در قالبهای شعری سازگاری مینمایند؛ مانند:

ضرب المثلها

ضرب المثلها عبارت اند از جملات ساده و پرمفهومی که در جریان زندگی روزمره به حیث مثال قرار میگیرند و یک جهان معنی را در یک جمله کوتاه خلاصه میکنند. ضرب المثلها در میان مردم ما به کثرت مروج بوده و در زندگی روزمره بیشتر از همه بخشهای فولکلور مورد استفاده قرار دارد و میتوان گفت که غنای این بخش نسبت به سایر بخشهای فولکلور افزونتر است . در هر گوشه و کنار کشور ما ضرب المثلهای ویژه یی مورد کاربرد قرار میگیرد که از دیدگاه ویژگیهای محلی میتوان آنها را به دو دسته قسمت کرد.

الف : ضرب المثلهای خاص

که صرف در یک محل میان مردم مورد استفاده قرار داشته و از آنجا پا فراتر ننهاده است. یعنی جر در همان جایگاه ، سایر قسمتها آن را مورد کاربرد قرار نمی دهند. این گونه ضرب المثلها دارای واژه های خاص محلی بوده و در ترکیب نیز از ضرب المثلهای عام تفاوت دارند. ضرب المثلهای مذکور این حدس را به واقعیت نزدیکتر میسازند که شاید در همان جایگاه متداول زاده شده و در طول سالها و شاید هم قرنها سینه به سینه حفظ شده و انتقال یافته اند.

به عنوان نمونه اینک ضرب المثلی را میاوریم ، که دارای ویژگی محلی بوده و در مناطق دیگر کشور مورد کاربرد قرار نمی گیرد : « گیشنه ره به چاشدان نون دیر »

این ضرب المثل خاصی است که در قریه ها و قصبات ولسوالی فرخار ولایت تخار مورد استعمال قرار دارد ، که با نگرشی کوتاه میبایم ، واژه های خاص محلی دراهن وجود دارد و البته این واژه ها در مناطق دیگر افغانستان معروف نیست.

در ضرب المثل مذکور چند واژه خاص محلی وجود دارد ، که قرار ذیل است :

1. گیشنه : محرف کلمه « گرسنه » و به معنای گرسنه .
 2. چاشدان : نوعی از کاسه های بزرگ چوبی که جهت حفظ نان پخته شده ازان استفاده مینمایند.
 3. نون : محرف واژه « نان » و به معنای نان .
- به هرصورت ، با این ضرب المثل و همگونه هایش مردم سایر حصص افغانستان آشنایی ندارند و وجود واژه های خاص محلی ویژگی خاصی را بران افزوده است.

ب : ضرب المثل های عام

این گونه ضرب المثلها دارای ویژگی خاص محلی نبوده و تقریباً در همه مناطق کشور ما مورد کاربرد قرار میگیرند.

درین گونه ضرب المثلها سادگی و ظرافت را به پیمانه وسیع میتوان دریافت و هر شنونده یی به بسیار سهولت میتواند به کنه مطلب پی برد . همین سادگی و ظرافت باعث آن شده که ضرب المثل های مذکور از حیطة زادگاه خویش خارج شده و در قلمرو های دیگر عمومیت حاصل نماید ، که زادگاه این گونه ضرب المثلها را نمی توان به صورت دقیق تشخیص نمود و یا اقلأ تخمین زد؛ زیرا شاخص عمده یی که منسوب بودن شان را به یک محل خاص نشان دهد، نمی توان دران یافت و از همین سبب دسترسی به منشأ نخستین آن کاریست دشوار.

به هرصورت ، اینک ضرب المثل هایی را به گونه نمونه میاوریم ، تا درنگریم که با تمام سادگیها معانی بزرگ و لطیفی را درخویش نهفته دارند.

1. اوه (آب را) نادیده موزه ره از پای کشیدن .
2. دل دروگر که نشد ، داسشه ده قلخ تیز میکنه .
3. او (آب) که از سرگذشت ، چه یک نیزه چه صد نیزه .
4. جنگل بی شغال نیس .
5. به الوا (حلوا) گفتن دان شیرین نمیشه .
6. ده شار کورا یک چشمه پاچاس .
7. قصاب که بسیار شد ، گاو مردار میشه .

8. کور خود بینای مردم .
9. جنگ شدیاری ، سرِ شدیاری .
10. کور خانه نشین ، ای (از) بغداد خَوَر (خبر) داره .
11. افتاوه (آفتابه) خرچ لیم .
12. خرسه یاد کو ، دانگه وردار .
13. گنا (گناه) نکو از پاچا نترس .
14. کللال ده کوزه شکسته او (آب) میخوره .
15. شتره گفتن غمزه کو ، زد پالیزه ویران کد .
16. از پشتی یک کیک پوستینه در دادن .
17. خود کرده ره نه درد اس نه درمان .
18. سر زنده باشه ، کلا بسیار اس .
19. دنیاره او (آب) بگیری مرغاوی ره تا زانویش .
20. غم نداری بز بخر .

ضرب المثلهایی را که تا اینجا به خوانش گرفتیم ، در میان مردم ما به کثرت مروج است و اگر قرار باشد که از همه آن یادآوری صورت گیرد و به شمارش آید ، دیگر از حوصله این بحث خارج است .
 برخی ازین ضرب المثلها از ساحة فولکلوریک بودن محض بدر آمده و در شعر شاعران درآمیخته ، جزء ادبیات کتبی فصیح ما شده که نمونه های آن خیلی فراوان است . برای مصداق مدعا ضرب المثلی چند را میاوریم که جزء اشعار شده و در عالم ادب به جلوه گری پرداخته اند .

1. پوستین را سرچپه پوشیدن :

پوستین را واژگونه گر کنم کوه را از بیخ و از بن برکنم

« مسعود سعد سلمان »

2. خروسی که بی وخت اذان بته ، سرش از بریدن اس .

گر بلهوس به بزم خموشان نفس کشد همچون خروس بی محلش سر بریدن است

« بیدل »

3. کل اگر طیب باشه ، سر کل خوده دوا کنه .

کل اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی

« ؟ »

دو بیتیه‌ها

بخش دیگری که در پهنه ادبیات فولکلور ما دارای غنای بیشتر و سزاوار اهمیتی افزونتر است ، دوییتیه‌های عامیانه میباشد.

دوییتیه‌ها اصولاً اشعاری اند محلی که دارای وزن ویژه‌ی بوده و از ترکیب چهار مصرع به وجود می‌آیند. از همین جهت برخی به غلط آنها را چهاربیتی مینامند. سرودگران دوییتیه‌ها معمولاً افراد و اشخاص نامعلومی اند که به صورت دقیق نمی‌توان هیچ دوییتی را به هیچ یک از افراد منسوب ساخت؛ ولی میتوان گفت که این دوییتیه‌ها به خودی خود در عرصه هستی ظهور ننموده ، بل کسی بوده که با زبان عام فهم واژه‌ها را ترکیب بخشیده و در قالب شعر ریخته و نظر به زیبایی که داشته سینه به سینه حفظ گردیده و تا زمان ما رسیده است. البته در کشاکش روزگار و گیرودار زمانه نامهای اصلی سرودگران اصلی این دوییتیه‌ها همراه با بسیاری از دوییتیه‌ها رهسپار دیار نیستی گردیده اند.

به گفته پژوهشگری ، دوییتیه‌ها در میهن ما تاریخ خیلی طولانی دارد. هنگامی که تازیان دین مقدس اسلام را به سرزمین ما به ارمغان آوردند و بساط حکمروایی گسترده‌ای با این شکل شعری آشنایی حاصل کردند و آن را پذیرفتند. سپس این نوع را از ادبیات عامیانه ما به عاریت گرفتند و با تغییر در شکل و وزن آن ، رباعی را به میان آوردند، که قبل از آن در جمله اشکال شعری عرب موجودیت نداشت. بار دیگر در اثر آمیزش‌های دینی و فرهنگی، شعرای ما شکل شعری رباعی را از عربی به عاریت گرفته و مورد کاربرد قرار دادند. برعلاوه اختلافات دیگری که میان رباعی و دوییتی وجود دارد، یک اختلاف اساسی تفاوت اوزان است که میتواند وسیله‌ی باشد جهت تفکیک رباعی از دوییتی و برعکس آن . دوییتیه‌ها معمولاً در وزن « مفاعیلن مفاعیلن فعولن » سروده شده اند ، در حالی که وزن رباعی مطابق « لاحول ولا قوه الا بالله » میباشد؛ اما از نظر تعداد مصراعها میان آنها تفاوتی مشهود نیست، یعنی رباعی و دوییتی هر دو دارای چهار مصرع میباشد.

به هر صورت ، ویژگی دوییتیه‌ها صرف در وزن منحصر نمانده ؛ بلکه خصوصیت‌های دیگری را نیز دربر دارد. یکی ازان خصوصیات ، سادگی و ظرافت دلپذیری است که تقریباً در همه دوییتیه‌ها میتوان آن را نظاره گر شد. این همه ظرافت و سادگی موجبات آن را فراهم آورده تا دوییتیه‌ها به دل همگان چنگ بزند و هرکسی به قدر توان ازان استلذاذ بجوید.

ویژگی دیگر دوییتیه‌ها را در کثرت کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات محلی میتوان مشاهده کرد. استعارات و کنایات مبهم و دور از فهم عامه در دوییتیه‌ها خیلی اندک است، که آن هم به گونه‌ی خیلی ماهرانه مورد استفاده قرار گرفته و شنونده را به تفکر زیاد و انداشته و به اصطلاح سرگیجه اش نمی‌سازد.

از سوی دیگر در پهنای دوبیتیها میتوان پیرامون همه موضوعات چیزی یافت. این خصیصه مبین آن است که دوبیتیها را نمی توان در یک بخش مشخص خلاصه نمود. تجسم اوضاع و احوال اجتماع در گریوه های معین زمان ، ترسیم احساسات عاطفی و عاشقانه ، یادبودها و تحریک احساسات رزمی و حماسی ، موضوعات دینی و مذهبی و ... مطالبی اند که میتوان در لابه لای دوبیتیها از آنان سراغ گرفت. و بالاخر محبت ، عشق ، عاطفه ، شجاعت و ... همه واژه هایی اند که با معنای تمام در قلب دوبیتهای عامیانه ما در طول تاریخ نقش بسته و به سیمای آن جذابیت خاص بخشیده است.

به هرصورت ، در کشمکشها و گیرودارهای دههٔ اخیر این پروسه مانند دیگر پدیده های عینی و ذهنی جامعه ما دچار تحولات بنیادی و عمیق گردیده و رو به تکامل نهاده است، که در چمنستان ادبیات فولکلوری ما به خصوص در شاخهٔ پر بار دوبیتیها ، گلهای تازه یی شگفته و سر فراز آورده که فقر آثار رزمی و حماسی ما را کلاً مرفوع ساخته و حتی غنمندی پر ارجی را به بار آورده است.

اینک جهت آن که تصویری از سیمای دوبیتهای مان به دست داده باشیم ، نخست نمونه هایی را از دوبیتهای دیروزین مان میاوریم و بعداً در مورد دوبیتهای امروزین خود سخن خواهیم گفت .

اول نامم به نامت یا محمد	دوم کعبه مقامت یا محمد
سوم سردفتر پیغمبرانی	که چارم من غلامت یا محمد

سر کوی بلند فریاد کردم	علی شیر خدا را یاد کردم
علی شیر خدا یا شاه مردان	دل ناشاد ما را شاد گردان

سریک راه دو راه شد وای برمن	نگار ازمن جدا شد وای برمن
نگار از من جدا شد رفت غوربند	به غوربند آشنا شد وای برمن

الهی در بگیره بالاخانه	به غیر از سه نفر کسی نمانه
یکی یارم دوم قاصد یارم	دیگیش برحال زارمن بگریه

ده ای دشت کلان غوغا کنم مه	ترا از بوی گل پیدا کنم مه
تو خو از بوی گل پیدا نمیشی	جوانی ره به غم سودا کنم مه

لب دریا برایت خانه سازم	به زلفای سیایت شانه سازم
به زلفای سیایت شانه شمشاد	ترا از خود بتر دیوانه سازم

لب دریای کابل ششتم شد	امو یاری که داشتم دشمنم شد
امو یاری که داشتم جان برابر	کمر بسته به قصد کشتنم شد
دوسه روز اس که یارم نیسته پیدا	مگر ماهی شده رفته به دریا
بسازم چنگکی نوکش ز فولاد	کشم یار خوده از قعر دریا
سر کوی بلند نی میزنم یار	شترگم کرده ام پی میزنم یار
شتر گم کرده ام شتر شاهی	جرنگس میکنه دلبر کجایی
چرا ورسی ره بالا میکنی یار	چرا سیل و تماشا میکنی یار
نمی ترسی ز فردای قیامت	چرا قتل جوانا میکنی یار
چتو شارس که بی دروازه باشه	چتو یارس که بی یار زنده باشه
امو یاری که بی یار زنده باشه	گلم غم ده خانیش تاله باشه

دوبیتیهای را که در بالا به خوانش گرفتیم ، نمونه هایی بود از شکل دیروزین آن ؛ اما در درازنای دههٔ اخیر دوبیتیهای عامیانهٔ ما با صبغهٔ نوین آذین پذیرفته و نوع حماسه که چون مشعلی خاموش سالها متروک شده بود، اکنون از میان تالابهای خون چو نیلوفری نورسته از میان مردابی قد برداشته و چون پیچکهای بهاری در سراسر پیکرهٔ ادبیات عامیانهٔ ما خود را پیچیده ، که از یک جهت غنماندی فرهنگی ما را درین عرصه به نمایش میکشاند و از سوی دیگر وسیله یی است نیرومند در فراراه انگیزش روحیهٔ رزمی عامهٔ مردم .

و اینک دوبیتیهای دیگری از فراورده های امروزین میهن مان :

ده دست ماما جان دسمال کتان	ماما جان میروه سوی پاکستان
پاکستان میروه سلا میاره	به جان وروسا بلا میاره
مجاهد بیادر من بیادر من	که نور دیده و تاج سر من
مجاهد میخوره خسته و پسته	شوروی میخوره گولهٔ سربسته

امو مرد جوالی ره مه قربان
امو دستای خالی ره مه قربان

امو دهقان و شالی ره مه قربان
کتی دستای خالی میکنن جنگ

که یارم گرم پیکار اس خدا جان
غم سنگین به دل بار اس خدا جان

کبوتر قاصد یار اس خدا جان
که یارم گرم پیکار جهادس

دلّم با یاد گل غندی جوان شد
به خون دشمننا چون ارغوان شد

وطندارا بهار ارغوان شد
ز پیکار دلاور مرد میدان

به کف در راه میهن سر گرفته
دلّم از غصه و غم در گرفته

مجاهد با سلا سنگر گرفته
چرا مه دور شدیم از جنگ کافر

به جز از دوبیتی و رباعی که از دیدگاه وزن اختلافی را دارا بودند و مثالهایی از دوبیتیهایی محلی ما و داشته های دیروز و امروزمان آوردیم ، نوع دیگری هم در ساحة اشعار فولکلوریک ما وجود دارد که از دیدگاه وزن با رباعی و دوبیتی تفاوت تام دارد؛ اما از نظر موضوعات با دوبیتیهایی دیگر عامیانه مان مناسبتیهایی دارد. این نوع هم دارای چهارمصرع کوتاه بوده و از قدیم الایام در خدمت فولکلور قرار داشته است ؛ ولی تا این زمان نام مشخصی که مبین نوعیت ادبی و فولکلوری آن باشد ننشیده ام . با نظر داشت این که از نظر شکل و ترکیب ووزن با نوع دوبیتی و رباعی تفاوت کلی دارد، باید دارای اسمی مشخص و منحصر به خود باشد. البته درین قسمت نظر و توجه فولکلور شناسان قابل عطف خواهد بود. اینک نمونه های دیگری ازین نوع را به عنوان حسن اختتام این بحث میاوریم ، که نمونه هایی است از طرز دیروزین و امروزین آن .

باشه شکار آمدیم
دیدن یار آمدیم

سرسر نار آمدیم
باشه ره بانه کده

یارم به دالان آمد
چشمش به گریان آمد

از بالا باران آمد
یک بوسه طلب کدم

چشم سیای زاغت	مادر نبینه داغت
مادر بینه نبینه	عاشق نبینه داغت
سرسر کوتل استم	ماتل موتر استم
از خاطر نگار جان	دوساله نوکر استم
اسپ سیا ره تاختم	امشو قماره باختم
از خاطر نگار جان	خوده قلندر ساختم

و اینک نمونه های دیگری از شکل حماسی آن که در طول دههٔ اخیر به میان آمده :

کاشکه سلا میشدم	ضد بلا میشدم
ده دست هرمجاهد	شو تا پگا میشدم
روسا آمد به فرخار	قوه ره آورد بسیار
چیزی از دستش نشد	مجاهد گشته بیدار
مجاهد قهرمان	تفنگه زمین نمان
یک چند راکت بکو فیر	آتش بسه بشکنان
روسا آمد شمالی	برای خانه پالی
مجاهدین میجنگن	ضدشان دست خالی
مردم بر آزادی	سر میدهن به شادی
روسا ناکام میمانن	زنده بادا آزادی

نشر شده در :

مجلهء (خپلواکی) ارگان نشراتی انجمن نویسندگان افغانستان آزاد، پشاور، پاکستان، شمارهء پنجم، سال ششم، 1370 هـ. ش .